

مثنوی مسکین در ستایش سخن

☆☆ دکتر محمد ناصر ج☆☆ دکتر محمد صابر ج☆☆

Abstract:

Persian has been the cultural and literary language of the Sub-continent for many centuries and its impact on social fabric is of immense value. Given after the decline of Muslim empire, Persian remained popular among masses. Mahtab Rai Shahjahanabadi was a poet of 12th & 13th century A.H. Very little is known about his life and works. The present article has revealed one of his unpublished Mathnaw's, titled "Dar Setaish-e-Sokhan" which truly reflects his command over Persian language & poetry.

Key words: Persian poetry, Sub-continent, 12th & 13th century A.H.
Subhan Rai Meskin

مهمتاب رای شاهجهان آبادی متخلفص به مسکین شاعر فارسی گوی شبه قاره در سده دوازدهم و سیزدهم قمری است (منزوی، احمد، ۱۳۶۶ ش: ۸ / ۱۵۱۷)۔ دربارہ احوال و آثار این شاعر گمنام اطلاعات معتبر به دست ترسیمه است (همو، همانجا)۔
مثنوی وی مشتمل بر هفتاد و هشت بیت در گنجینه آذر به شماره ۱-۶۲ در کتابخانه مرکزی دانشگاه پنجاب، لاہور نگهداری می شود (نوشاہی، حضر
عباسی، ۱۳۶۵ ش: ۸؛ منزوی، احمد، ۱۳۶۶ ش: ۸ / ۱۵۱۷)۔

☆☆ اعضای هیأت علمی گروه فارسی دانشگاه پنجاب، لاہور، پاکستان

خلاصه مثنوی:

ستایش از سخن، مهتاب رای در مثنوی خود به ستایش از سخن پرداخته آن را سرمایه کانِ فکر، زیورِ گوش عزت، زیورِ حسن فرزانگی، نوبت بامِ مردانگی، اینیسِ مرد دانا، مصدر عافیت، متاعِ کاروان قرار داده است. البته باز گو می کند که اگر سخن با تکریر هم رکاب شود، ارزش خود را از دست می دهد. همانندِ ابلیس که راه خود را کج کرده بود و همین خود ستایی نمود را از راهِ حق دور کرده بود.

متن مثنوی مسکین

- | | |
|----|------------------------------|
| ۱ | بیا ای سبکسردمی گوش کن |
| ۲ | سخن رانگر تا چه سرمایه ایست |
| ۳ | سخن کو سرکان فکرت بود |
| ۴ | سخن زیورِ حسن فرزانگی است |
| ۵ | سخن قدرِ مردان دو بالا کند |
| ۶ | به تاج سخن سر بر آید بلند |
| ۷ | به هنگام کین ار بر آری سخن |
| ۸ | سخن گربنودی به حایی ستیز |
| ۹ | سخن گربنودی نبودی جهان |
| ۱۰ | ازو سر به هر لحظه ام یاد باد |
| ۱۱ | غورو سخن هر کرا در سراست |
| ۱۲ | سخن با تکریر چو شد همرکاب |
| ۱۳ | ز حق شد چو ابلیس بد راه دور |
| ۱۴ | اگر صاف بودی ره خود پسند |
| ۱۵ | بود خود ستایی ز نمود دور |
- ره ژاژ خایی فراموش کن
 نه بالاتر از وی دگر پایه ایست
 سخن زیورِ گوش عزت بود
 سخن نوبت بامِ مردانگی است
 اینیس خودش مرد دانا کند
 کسی را که دارد دلِ هوشمند
 شود مصدر عافیت تیغ زن
 که می کرد بنیاد خون ریز ریز
 متاع سخن دارد این کاروان
 وزو خانه هوشم آباد باد
 یقین دان که باری و پشتِ حراس است
 چو فولاد در زنگ گردد خراب
 بین تا چه پیش آمدش از غرور
 بن عاد رفتی به بام بلند
 تهی نیست پیوسته مغز غرور

- کسی کو نباشد به اصلش تمیز
چو عقرب زند بی سبب نیش را
کشد جامه زندگی از سرمش
چه داند زرده دهی را اثر
نه نیک آیدش نیک و نی بدنست
بود نیمروزش شب تیره رنگ
به معنی نگردد گهی آشنا
بی بزم مرغ بد آهنگ نیست
نیابد رو حکمت و غافلی
نیابد دم شهری از روستا
ترا بدر تابش به هر حرف بد
که جویید به حرف بزرگان خطای
که رخت خود از ناکسان دور باد
به پنداری آخر که افتی پسر
پس پرده بهتر (بود) نازنین
شوی کژنما چهره رسواشوی
سراسر ز حرف خانان شوم
کلامش درو گوهر ایثار کرد
کجا آیدت گر به جان در خرى
بود زیور گردن ناثرین
به خط شفاعی قلم در کشد
خطش داده خط غلامی به دست
کند تازه آئین تقدیر را
- ۱۶ ولیکن حق است این و انصاف نیز
۱۷ به کم مایگی گم کند خویش را
۱۸ بکوبد اجل هم هماندم سرش
۱۹ کسی را که باشد مس اندوده زر
۲۰ کسی را که باشد دل خود پستند
۲۱ به تاریکی جهل شد هر که تنگ
۲۲ کسی کو به صورت بود مبتلا
۲۳ طراز سخن کاره رنگ نیست
۲۴ گرفتار نادانی و بد دلی
۲۵ بود گرچه صد مایه اش در وفا
۲۶ بود هر که مظلوم کین و حسد
۲۷ تو در اصل آن بد گهر دان خطای
۲۸ مرا پند دیرینه آمد به یاد
۲۹ هوایی که پند را بدادی بسر
۳۰ چه با مرد میدان زنی دم نگین
۳۱ به رغم خود از پرداانا شوی
۳۲ کلام شاهنشاه ملک علوم
۳۳ ز ما بس گهرها صدف باز کرد
۳۴ دُر نظم آن شاهسوار جری
۳۵ مسلسل گهرهای نثِرتین
۳۶ به تیزی کلک ارقام در کشد
۳۷ به پیشش سرهفت خط گشته پست
۳۸ چو پردازد از رنگ تصویر را

۳۹	به رنگ او ز دیگر شبیه از خیال
۴۰	بسا کرد پس دم زدی زینهار
۴۱	نه موسیقیش کارِ داؤد بود
۴۲	نه طنبور گر او زدی التفات
۴۳	حسابش کنم گرزفن و هنر
۴۴	بچوشد به جایی که بحری زفضل
۴۵	گرفتم که داری به برها بچوش
۴۶	اگر صد هنر رانگویی لسان
۴۷	گر آئینه داری از رنگ صاف
۴۸	گر اسفند یاری تو با زورو شور
۴۹	اگر رستمی هم به رخش و کمند
۵۰	چه دیدی که خود را نشناختی
۵۱	تو لقادی ای بد دل ناسره
۵۲	بلند کسان نام نسبی کنی
۵۳	ندانی اگر رسم شعرو سخن
۵۴	بلی قحبه گر خود نمایی کند
۵۵	تو هم چون زنان لاف دانش مزن
۵۶	زفضل قتیل از سخن گفته ای
۵۷	قتیل است در راه عشق و سخن
۵۸	بود کار دلدادگان بهار
۵۹	ندیدم چو تو مرغ پر سوخته
۶۰	چو ابلیس بد راه زد راه تو
۶۱	شود هر یکی را به ناکام و کام

۶۲	نداري اگر جوهر آدمي
۶۳	بحالي که جويند تدبیر را
۶۴	جوانان بوندار بدانش قوى
۶۵	هنوز از جوانان به بازي گرای
۶۶	جوان را بود زيب شمشير و تير
۶۷	جوان به که گيرد كمان را به دست
۶۸	جوان به که شمشير بازي کند
۶۹	جوانان بکاوندر گهاي کوه
۷۰	جوانان به دريا بکام نهنج
۷۱	چه خوش گفت سعدی شيرين زيان
۷۲	سخن آفرین زيان سخن
۷۳	بدارند دیوار روئین زپاي
۷۴	بوند اين جوانان نبرد آزماني
۷۵	چو بگذشتی از خست طبع بدت
۷۶	کچ آهنگي خویش رادر گذار
۷۷	و گر هر چه داري تو در طبع زشت
۷۸	بیانا نویسم جوابت دگر
	این مشنوي تصنیف مهتاب راي متخلص به مسکین است.

ویژگی های هنری :

بیت ۱: سبکسر: کنایه برای آدم پوک و پوج؛ راز خانی: کنایه برای ولگردی و بیهوده گویی

بیت ۲: کان فکر: تشیبه بلیغ؛ گوش عزت: استعاره مکنیه

بیت ۴: بام مرگانگی: تشیبه بلیغ

- بیت ۶: تاج سخن: تشیبه بليغ بیت ۹: مداع سخن: تشیبه بليغ
 بیت ۱۰: خانه هوش: تشیبه بليغ
 بیت ۱۲: سخن با تکبر چو شد هم رکاب: تشخیص
 بیت ۱۵: نمود: تلمیح بیت ۳۱: ابلیس: تلمیح
 بیت ۱۷: چو عقرب زند بی سبب نیش را: ضرب المثل
 بیت ۱۸: جامه زندگی: تشیبه بليغ؛ جامه زندگی از سر کشیدن: کنایه هنری برای مرگ
 بیت ۲۰: نیک و بد: تضاد
 بیت ۲۱: روز و شب: تضاد؛ تاریکی جهل: تشیبه بليغ (تصویر)
 بیت ۳۳: گهر، صدف، دُر: مراعات النظیر
 بیت ۳۴: دُر نظم: تشیبه بليغ بیت ۳۵: گهر های نثر: تشیبه بليغ
 بیت ۴۰: مانی: تلمیح بیت ۴۱: داؤد: تلمیح
 بیت ۴۸: اسفندیار: تلمیح
 بیت ۵۱: سره و ناصره: تضاد
 بیت ۵۸: بهار، تغمه، جنک و صوت: مراعات النظیر
 بیت ۶۱: کام و ناکام: تضاد بیت ۶۳: برونا و پیر: تضاد

كتابشناسي:

- ۱- منزوی، احمد (۱۳۶۶ش) فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان،
 جلد هشتم، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد.
 ۲- نوشاهی، خضر عباسی (۱۳۶۵ش) فهرست نسخه های خطی فارسی کتابخانه
 مرکزی دانشگاه پنجاب، لاہور، گنجینہ آذر، مرکز تحقیقات فارسی ایران و
 پاکستان، اسلام آباد.

